



استعاره صراط و سکولاریسم در اندیشه سیاسی سید قطب

ابراهیم برزگر*
(۱۱-۳۷)

چکیده

این مقاله در پی پاسخ دادن به این پرسش است که چگونه سید قطب، به منزله یکی از متفکران برجسته اهل سنت و از پرچم‌داران بیداری در جهان اسلام، که اثر فراوان و ماندگاری بر اندیشمندان و نیز جنبش‌های جهان اسلام داشته است، بر مبنای استعاره صراط، در دو موقعیت تولید محتوا و تولید تعبیر بیانی، به تحلیل و نقد سکولاریسم پرداخته است (سؤال).

از نظر سید قطب، جهان غرب، که اثری انکارناپذیر بر دیگر مناطق دنیا دارد، و نیز جهان اسلام با بحران ناشی از سکولاریسم مواجه‌اند (فرضیه). در مقاله حاضر، اثبات این فرضیه را از طریق تحلیل محتوا و شیوه تفسیری پی گرفته (روش) و در پی نشان دادن نیروی نجات‌بخش اسلام برای رهایی از بحران سکولاریسم بوده‌ایم (هدف). اثبات نقش بی‌بدیل اسلام و خیزش اسلامی در ترسیم آینده جهان از نتایجی است که در این مقاله بدان دست یافته‌ایم (یافته‌ها).

واژگان کلیدی

سید قطب، سکولاریسم، استعاره صراط، اندیشه سیاسی، اهل سنت

*. استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی - barzegar.2010@yahoo.com

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۶/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۲

سکولاریسم یا تفکیک دین از سیاست و حوزه عمومی یکی از آموزه‌ها و ایدئولوژی‌هایی است که در عصر مدرن در جهان غرب پدید آمده است. این برداشت، که خاستگاه اجتماعی آن جوامع غربی است، از یک سو، محصول تعارض حاملان دین و اصحاب کلیسا با علم، منافع محرومان، عقل و واقعیات عینی و، از سوی دیگر، ناشی از تحولات نظری در دین مسیحیت است. بنابراین، هم تحولات جامعه‌شناختی آن ویژه جهان غرب است و ربطی به جوامع غیر غربی ندارد و هم تحولات اندیشه‌شناختی آن ویژه دین مسیح است و ربطی به اسلام ندارد. با این همه، این تلقی از جهان غرب به جهان اسلام و از دین مسیحیت تحریف شده به دین اسلام تسری یافته است.

از نظر سید قطب، سکولاریسم، که او از آن با عنوان «فصام النکد» یاد می‌کند، به دلیل مخالفت با راه درون‌زاد و فطری بشری، مخالفت با راه هستی در کلیت آن و نیز به دلیل مخالفت با راه تشریحی اسلام و ادیان الهی تحریف نشده، بشر را با «بحران سقوط و انحطاط» روبه‌رو ساخته است.

پرسش اصلی این است که آیا سرشت دین اسلام و سرنوشت آن در جامعه و جهان اسلام، به طور اجتناب‌ناپذیر، از همان فرآیند جهان غرب تبعیت می‌کند و، دیگر اینکه، منطق سکولاریسم در آرای سید قطب چگونه فهمیده و نقد می‌شود. فرضیه این نوشتار آن است که سید قطب جهان غرب را در بحران و دلیل این بحران را در سکولاریسم و جدا شدن دین از سیاست ارزیابی می‌کند و نیز تجزیه و تحلیل پدیده سکولاریسم و نقد آن، از حیث محتوایی و زبان سیاسی سید قطب، الهام گرفته از استعاره صراط است. اثبات این فرضیه نیز بر اساس روش تحلیل محتوا و تفسیری مبتنی بر مفروض پذیرش حقیقت و امکان دستیابی به حقیقت صورت گرفته است.

دوراهی دین و سیاست

در اندیشه سیاسی سید قطب، «فصام النکد»، یا جدایی دین از سیاست (سکولاریسم)^۱ یا جدایی راه زندگی بشر از راه خدا یا جدایی شوم و نکبت بار و شقاوت آور منهج الله از راه زندگی بشری، به ویژه در تمدن غرب، از علل بحران و در بن بست قرار گرفتن جامعه بشری است. این موضوع - که حتی عنوان فصلی مفصل از کتاب مهم وی، *المستقبل لهذا الدین*، است - از حیث شاخص ارزش گذاری در روش تحلیل محتوا حائز اهمیت است و تقریباً در جای جای اندیشه سیاسی سید قطب دیده می شود. در پنج فصل اول کتاب *الاسلام ومشکلات الحضارة* نیز این موضوع در لابه لای مطالب آمده و مراحل گریز بشر غربی از دین بیان شده (سید قطب: ۱۹۹۹: ۱۰۳ و ۱۱۰) و بارها از دین گریزی بشر با تعبیری تصویری و راهی و در عین حال نیش دار و برگرفته از قرآن، همچون «فرار دراز گوشان از شیر نر»، یاد شده است (کالدین یقول الله كأنهم حمر مستنفره فرت من قسورة) (همان: ۹۳)؛ اما همان گونه که اشاره شد، فصام النکد، به صورت محوری، در کتاب *المستقبل لهذا الدین* مطرح شده است و سید قطب نیز خوانندگان را در دیگر کتاب های خود بدان ارجاع می دهد. وی، در فصل «الفصام النکد» از کتاب *المستقبل لهذا الدین*، این بحث را با رهیافتی تاریخی دنبال می کند؛ پرسش کلیدی این است که این جدایی شوم و مصیبت بار بین «دین» و «زندگی اجتماعی و سیاسی» چگونه رخ داد، اما این پرسش در کُنه خود متضمن این پیش فرض اساسی است که تفکیک دین و دنیا یا دین و سیاست حالتی مصنوعی و ثانوی است که بعداً حادث و عارض شده است و در حالت طبیعی و اولیه چنین تفکیک و تعارضی مشاهده نمی شود. سید قطب در نخستین جملات این فصل با صراحت به این مطلب می پردازد:

طبیعت و ماهیت دین چنین اقتضا نمی کند که بین دین از دنیا فاصله و جدایی ایجاد شود. طبیعت دین و منهج ربانی مخالف انحصار آن در رابطه درونی فرد با

1. Secularism

خداوند و مسائل اخلاقی و عبادات است. طبیعت دین بر خلاف محدود کردن آن در رکن کوچک و محدودی از ارکان متعدد زندگی بشری، به نام احوال شخصیه، است. از طبیعت دین نیست که راهی را برای آخرت قرار دهد که از میان زندگی دنیوی نگذرد، راهی که در نهایت (نهایة الطريق) آن انسان‌ها به فردوس اخروی به واسطه آبادانی زمین و خلافت و خلیفگی در آن بر اساس منهج الله می‌رسند. از طبیعت این دین دور است که تعیین تکلیف در قطعه‌ای تنگ و محدود در رکن محدود و بابه شیوه سلسلی آن در زندگی بشری را به خداوند اختصاص دهند، اما تعیین تکلیف در سایر موارد گسترده و ایجابی و عملی و واقعی زندگی بشری را به اربابان واگذار کنند تا، در غیاب رجوع به خداوند، به وضع قوانین و سازمان‌دهی اوضاع و احوال و تشکیلات، بر اساس دیدگاه‌ها و هواهای بشری خود، بپردازند (سید قطب ۱۹۹۲: ۷).

استفاده سید قطب از تعابیر و قالب‌های راهی، برای بیان رابطه دین و سیاست، از جمله نکات در خور توجه است: «لیس من طبیعة الدین أن یشرع طریقاً للآخرة، لا یمر بالحياة الدنيا! طریقاً ینتظر الناس فی نهایة فردوس الآخرة عن طریق العمل الارض و عمارتها والخلافة فیها وفق منهج الله» (همان: ۲۴).

از نظر سید قطب، جدایی دین و سیاست یا دین و زندگی در تاریخ اروپا و تاریخ مسیحیت ریشه دارد: «الفصام النكد الذی وقع هناك بین الدین والحياة و كانت له أسبابه الخاصة فی تاریخ النصرانية». این شکاف نظری و عملی بین زندگی اجتماعی-سیاسی و دین (منهج ربانی) ابتدا، در نتیجه وضعیت خاص اروپا، در دین مسیح شکل گرفت و سپس همه کره زمین را، چه غرب و چه شرق، فراگرفت. بدین ترتیب، بین زندگی مخلوق (انسان) و منهج خالق جدایی و فاصله افتاد و انسان در این راه بدفرجام گرفتار شد، به طوری که هم‌اکنون نمی‌تواند طریق‌هایی از آن رایباید: «وقد انفصمت حياة المخالقی عن منهج الخالق و تسیر فی هذا الطريق البائس... وهم عاجزون عن معرفة طریق الخلاص منها» (همان: ۲۵).

سید قطب سپس وضعیت خاص تاریخی‌ای را که، از طریق تأثیر گذاری واقعیت‌ها بر اندیشه‌ها و نظریه‌ها، موجب طرح دیدگاه جدایی دین از سیاست و نیز فراگیر شدن این دیدگاه شده است بررسی می‌کند (سید قطب ۱۹۹۲: ۲۵). در واقع، وی با استفاده بسیار گسترده از کتاب *ما ذا خسر العالم بانحطاط المسلمین*، اثر ابوالحسن الندوی (۱۹۸۴م)^۱، به تحلیلی جامعه‌شناختی از وضعیت دین مسیح در قرون وسطا دست می‌زند؛ او از تعارض دین تحریف‌شده مسیحیت با دنیا، در شکل رهبانی‌گری، و تعارض این دین با علم، که در مخالفت با کشف‌های علمی دانشمندان نمود یافت، و از مفاسد اخلاقی و اعتقادی «رجال دینی» در مسیحیت و بازتاب آن در عقب‌نشینی گام‌به‌گام دین از عرصه‌های گوناگون زندگی اجتماعی، از جمله سیاست، یاد می‌کند. برای مثال، سید قطب، در باب تعارض دانشمندان علوم تجربی و علوم عقلی باز عیمان دین مسیح، از جنگ تمام‌عیار این دو جبهه و تصور اینکه پذیرش یکی مستلزم انکار دیگری و اقبال به یکی متضمن ادبار به دیگری است یاد می‌کند، آنجا که می‌گوید: «ان العلم والدین ضرتان لا تتصالحان وان العقل والنظام الدینی ضدان لا یجتمعان؛ فأن استقبال أحدهما استدبر الآخر ومن آمن بالاول كفر بالثانی»، چنان‌که جدل برونو^۲ و گالیله^۳ با کلیسا از جمله نمونه‌های این رابطه است (همان: ۴۵). دامنه تحریف‌ها در دین مسیح تا آنجا پیش رفت که این دین دیگر نتوانست تفسیری ربانی از هستی و رابطه آن با خالق و تفسیری از وجود انسان و «غایت و راه» او به دست دهد و، در نتیجه، نتوانست نظامی اجتماعی-سیاسی را مبتنی بر آن استوار کند (همان: ۳۳)؛ از این رو، ابن «فصام النکد» اروپا و سپس همه دنیا و پیروان همه ادیان را، بدون تمایز قائل شدن میان ادیان، فراگرفت (همان: ۴۵).

۱. این کتاب یکی از کتاب‌هایی است که سید قطب فراوان بدان ارجاع می‌دهد و حتی خود مقدمه‌ای بر آن نوشته است (الندوی ۱۹۸۴).

2. Bruno

3. Galilei

سید قطب در کتاب *العدالة الاجتماعية في الاسلام* به علل پیدایش این «فصام النكد» در ادیان می‌پردازد. مدعای اصلی وی این است که جدایی دین از دنیا و دین از دولت و سیاست فرزند طبیعی دین اسلام نبوده و نیست، بلکه ریشه پیدایش آن به واقعیت‌های تاریخی دین مسیح برمی‌گردد. سید قطب، در بیانی تئوریزه‌شده، جدایی عملی دین و سیاست را، که در مسیحیت رخ داده است، ناشی از دو دلیل عمده می‌داند، که عبارت‌اند از: ۱. واقعیت‌های تاریخی این دین در اروپا و ۲. طبیعت دین مسیح. سپس تصریح می‌کند که اسلام نه با واقعیت‌های تاریخی همانندی دارد و نه با طبیعت دین مسیح: «ما بالنا وهذا كله؟ وظروفنا التاريخية وطبيعة الاسلام وظروفه؟ لیست فی شیء من هذا جمیعة» (سید قطب ۱۹۹۵: ۱۱). البته، سید قطب در جای دیگر اذعان می‌کند که در طبیعت دین مسیح تحریف‌نشده نیز سیاست و دولت مندرج بوده است؛ بنابراین، وزنه اصلی علت‌شناسی جدایی دین از سیاست بر واقعیت‌های تاریخی متمرکز می‌شود. وی عللی برای این جدایی برمی‌شمرد، که نقش امپراتوری روم از آن جمله است؛ امپراتوری روم به دلیل نیاز داشتن به ایدئولوژی جهان‌گرایی مسیحیت آن را دین رسمی خود اعلام کرد و در گسترش و ترویج آن کوشید، هرچند در مراحل بعد در تعارض با این دین و حاملان آن قرار گرفت و، برای تحکیم قدرت خود، مصلحت دید که دین تنها عهده‌دار رابطه‌بنده و آفریدگار باشد و از مداخله در مسائل دنیوی و سیاست و دولت اجتناب ورزد. اصولاً، دین مسیح در محیطی نازل شد که در آن سامان سیاسی وجود داشت، اما تشریح اسلام در سرزمینی بود که هیچ‌گونه نظام سیاسی، با عنوان سلطان یا امپراتوری، وجود نداشت؛ و وظیفه اساسی و اولیه اسلام، در این اجتماع بدوی، ایجاد صورت‌بندی جدید و کامل زندگی اجتماعی بود؛ از این رو، احکام سیاسی در ذات اسلام مندرج است (همان: ۱۲).

سید قطب، از سوی دیگر، به تضاد متعارف دین و دنیا در دین مسیح اشاره می‌کند و وجود این تضاد را در اسلام با قول «لا رهبانية فی الاسلام»، با تفصیل بسیار، رد و تصریح می‌کند که در اسلام هیچ‌گونه جدایی بین دین و دنیا و نیز عقیده و

اجتماع، آن گونه که در دین مسیح است، مشاهده نمی شود. محور دیگر رهیافت تاریخی بررسی واقعیت هایی که در قرون وسطا بر دین مسیح گذشته است تحلیل نقش کشیشان مسیحی و بزرگان این دین و خرافات و آسیب هایی است که در نتیجه عملکرد نامناسب آن

و نیز جدالشان با رجال سیاسی به دین مسیح و جاذبه اجتماعی آن وارد شد. از نظر سید قطب، در اسلام واسطه ای میان مخلوق و خالق وجود ندارد و هر موحد، خود، به تنهایی و به طور مستقیم، می تواند به خداوند متصل شود و رابطه ای مخصوص با خدای خود داشته باشد: «فکل مسلم یتستیع بمفرده أن یتصل بریه» (سید قطب ۱۹۹۵: ۱۴)؛ بنابراین، در اسلام واسطه هایی نظیر کشیش و کاهن برای ایجاد رابطه با خداوند وجود ندارد. از نظر وی، حتی ولایت امام مسلمانان نیز از وساطت او بین خدا و مردم به دست نمی آید، بلکه ولایت او، به طور مستقیم، از ناحیه جماعت اسلامی حاصل می شود. در اسلام هر چند عالمان دینی حضور دارند این عالم بودن به مسائل دینی حق ویژه ای را برای آنان در به بندگی گرفتن مسلمانان (رقاب المسلمین) ایجاد نمی کند؛ از این رو، بین عالمان دین و پادشاهان در این باب نزاعی وجود نداشته است تا موجهی برای جدایی دین از سیاست شود. البته، سید قطب می پذیرد که در جهان اسلام نیز عالمانی بوده اند که در «صف السلطان» ایستاده و در شمار «اصحاب المال» قرار گرفته اند و، در کنار آنان، علیه کارگران و محرومان جامعه وارد عمل شده اند، اما عمل آنان را از روح دین دور می داند و معتقد است که خداوند به این گونه عالمان در باری وعده عذاب داده است (همان: ۱۶).

دلیل دیگر انزوای دین مسیح تعارض و جدال آن با «علم» (علوم تجربی و علوم عقلی) است؛ جدال دین و علم و جدال دین و عقل از دیگر مواردی است که در اروپا و مسیحیت رخ داد و موجب تضعیف پایگاه دین شد. از دیدگاه سید قطب، در اسلام، میان علم و دین نیز تضادی وجود ندارد؛ او، با بیان اینکه در اسلام علمی که به معرفت الله بینجامد فریضه ای مقدس و از جمله عبادت های دینی بر شمرده می شود،

به نقل روایتی می‌پردازد که دارای تعبیری راهی است: «من سلک طریقاً یطلب فیہ علماً سهل الله له طریقاً الی الجنة».

سید قطب در کتابی که نام *العدالة الاجتماعية فی الاسلام*^۱ را بر آن نهاده است ابتدا تلقی از «دین» و جدایی آن از دنیا و سیاست را طرح می‌کند زیرا از نظری برای فهم دیدگاه عدالت اجتماعی در اسلام ابتدا باید دیدگاه کلی منهج اسلام در خصوص الوهیت و خداوند، هستی و انسان روشن شود. پس از آنکه روشن شد در اسلام «فصام النکد» بین دین و دیگر شئون جامعه وجود ندارد، می‌توان، در چنین برداشت کلانی از دین، جایگاه مفهوم فرعی عدالت اجتماعی را در اسلام تعیین کرد. جمع زمین و آسمان در هستی، دنیا و آخرت در نظام دینی، روح و جسد در نظام انسانی و عبادت و عمل در نظام زندگی، همگی، در طریق اسلام امکان‌پذیر است. اسلام آمده است تا همه این ابعاد و شئون را در راه و طریق واحدی، که همان طریق خداست، جمع کند؛ «لیسلکها جمیعاً فی طریق واحد وهو طریق الی الله ویخضعها کلها سلطان واحد وهو سلطان الله» (سید قطب ۱۹۹۵: ۲۵).

پس از تبیین جامعیت و شمول اسلام در باب الوهیت خداوند، هستی، حیات و انسان می‌توان خطوط کلی عدالت اجتماعی را در اسلام درک کرد. سید قطب از این مقوله با عنوان «مفرق الطریق» بین مارکسیسم،^۲ مسیحیت و اسلام، در موضوع عدالت اجتماعی، یاد می‌کند. این دوراهی تمایز راه‌ها ناشی از این است که تنها اسلام ساخته و پرداخته و مصنوع خداوند است، در حالی که مسیحیت، هر چند دینی الهی است، تحریفات بشری در آن راه یافته است و مارکسیسم نیز ناشی از اوهام و اندیشه‌های خالص بشری است (همان: ۲۷).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

^۱ این کتاب به فارسی برگردان شده است (سید قطب ۱۳۶۵).
پرتال بین‌المللی علوم انسانی

سید قطب موضوع «فصام النکد» و جدایی دین و دنیا، دین و سیاست و به طور کلی منهج الله و راه واقع بشر را در کتاب *فی ظلال القرآن* نیز، به طور مفصل، مورد بررسی قرار داده است. البته، با توجه به محور قرار گرفتن تفسیر آیات قرآن، نقطه عزیمت بحث در این کتاب از وجه اثباتی آن، یعنی موضوع لزوم اقامه منهج الله یا تحقق عملی آن، آغاز گردیده و سپس «فصام النکد»، به منزله عارضه آن، تجزیه و تحلیل و دلیل یابی شده است. در واقع، سید قطب در این بخش به نفی وجود فصام النکد یا سکولاریسم در اسلام پرداخته است، که به باور وی بسیاری از نابسامانی‌ها و بحران‌های تمدن بشری در آن ریشه دارد؛ بنابراین، محتوای *فی ظلال القرآن* ترکیبی از مشکل‌شناسی، علت‌شناسی و راه‌حل‌شناسی است.

سید قطب در مواضع گوناگون کتاب *فی ظلال القرآن* به قاعده‌ای اشاره می‌کند که آن را «القاعدة الایمانیة الكبرى» یا «قاعدة إقامة دین الله فی الأرض» عنوان نهاده است. معنای این قاعده، که از نظر تحلیل محتوا ارزش تحقیقی ویژه‌ای دارد، از دیدگاه سید قطب فلاح حیات و زندگی دنیوی و اخروی مؤمنان است؛ «لا افتراق بین دین و دنیا و لا افتراق بین دنیا و آخره. فهو منهج واحد ل دنیا و للآخرة، لل دنیا و لل دین» (سید قطب ۱۹۸۲ الف، ج ۲: ۹۳۰). این مورد از نمونه‌های فراوانی است که سید قطب «دین» را مساوی «منهج» قرار می‌دهد. وی ذیل آیه شریفه «ولو أن اهل الکتاب آمنوا و اتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم و لادخلنهم جنات النعیم. ولو أنهم أقاموا التوراة و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم لآکلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم...» (مائده: ۶۵ و ۶۶) می‌گوید:

این دو آیه به یک «اصل کبیر» از اصول اعتقادات اسلامی اشاره می‌کنند، بدین ترتیب که اگر [مردم] ایمان بیاورند و تقوا داشته باشند، خداوند از گناهانشان درمی‌گذرد و آنان را وارد بهشت می‌کند؛ این جزا و پاداش آخرتی آنان است. اگر [انسان] منهج الله را، آن طور که در تورات و انجیل ممثل شده است و نه شکل تحریف‌شده آن، برپا می‌کردند، حیات دنیوی آنان اصلاح می‌شد

ورزق و روزی در زمین و آسمان بر آنان سرازیر می‌شد؛ این پاداش دنیوی آنان است (سید قطب ۱۹۸۲ الف، ج ۲: ۹۳۰).

از این دو آیه چنین استنباط می‌شود که سه مفهوم ایمان، تقوا و اقامه منهج الله، در حیات عملی دنیوی، افزون بر حیات اخروی، سعادت حیات دنیوی بشر را نیز تأمین می‌کند؛ از این رو، خداوند فراوانی نعمت را، در تعبیری حسی و تجسمی، و فیضان رزق و روزی را چنین ترسیم می‌کند: «لأكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم»^۱ (سید قطب ۱۹۸۲ الف، ج ۲: ۹۳۱). در این عبارات هم روش تفسیری تصویر مدار سید قطب و هم کارکرد تمدن‌ساز مادی منهج اسلام نمایان می‌شود و اینکه تحقق عملی منهج اسلام شکوفایی و بالندگی بُعد مادی و دنیوی حیات بشری را نیز در بر می‌گیرد چه منهج اسلامی در تناسق و هماهنگی کلی با نظام هستی و ناموس خلقت است و این امر خود به خود موجب برکت فزاینده روزی و تولیدات مادی و زایش تمدن بشری خواهد شد. سید قطب سپس، در تعبیری راهی و با استفاده از چهارچوب تجزیه و تحلیل آن و با توجه به آنچه از آیه استنباط می‌شود، می‌گوید:

ليس هنالك طريق مستقل لحسن الجزاء الآخرة، طريق آخر مستقل الصلاح الحياة في الدنيا. انما هو طريق واحد، تصلح به الدنيا والآخرة، فاذا تنكب هذا الطريق فسدت الدنيا وخسرت الآخرة... هذا الطريق الواحد هو الايمان والتقوى وتحقيق المنهج الهی في الحياة الدنيا... ان المنهج الايماني... لا يجعل طريق الاخرة غير طريق الدنيا (همان: ۹۳۱).

از دیدگاه سید قطب، دنیا و آخرت دو راه مستقل از یکدیگر نیستند، بلکه صلاح دنیوی و جزای اخروی هر دو در یک مسیرند؛ از این رو، در صورت انجام و تحقق سه رکن ایمان (بُعد اعتقادی)، تقوا (بُعد اخلاقی) و تحقیق و اقامه منهج در حیات دنیوی (بُعد عملی و احکام) هم سعادت دنیوی بشر، با افزایش روزی و تولیدات مادی

۱. گویی از آسمان و زمین روزی بر آنان نازل می‌شود. ۱۰

این جهانی، تأمین خواهد شد و هم سعادت و رستگاری اخروی او و در صورت طی نشدن این راه، افزون بر خسران اخروی، فساد دنیوی گریبان گیر انسان خواهد شد. اسلام راهی برای دنیا و راهی دیگر برای آخرت قرار نداده است و نمی توان سعادت و شقاوت دنیا و آخرت را از یکدیگر جدا دانست.

سید قطب سپس به مفهوم مخالف آن یعنی جدایی دنیا و آخرت، جدایی دین و دنیا و جدایی منهج آخرت و منهج دنیایم پردازد، مفهومی که از آن بارها در خلال کتاب هایش با عنوان «الفصام النکد» (جدایی شوم و نکبت بار و شقاوت بار) یاد کرده است. وی افتراق طریق دنیا و آخرت را از خصوصیات تفکر جاهلی نوین می داند و، در تعبیری راهی و با بهره گیری از چهارچوب تجزیه و تحلیل راهی، چنین به شرح آن می پردازد:

لقد افترق طریق الدنيا وطريق الآخرة، في تفكير الناس وضميرهم وواقعهم، بحيث أصبح الفكر العام للبشرية الضالة لا يرى أن هنالك سبيلاً بين الطريقين. ويرى على العكس أنه اما ان يختار طريق الدنيا فيهمل [طريق] الآخرة من حسابه واما أن يختار طريق الآخرة فيهمل [الطريق] الدنيا من حسابه؛ ولا سبيل الى الجمع بينهما في تصور ولا واقع... ان اوضاع الحياة الجاهلية الضالة البعيدة عن الله وعن منهجه للحياة، اليوم تباعد بين طريق الدنيا وطريق الآخرة (سید قطب ۱۹۸۲ الف، ج ۲: ۹۳۱).

در جاهلیت مدرن، دوراهی دنیا و آخرت (مفرق الطريق) در اندیشه، وجدان و واقعیت زندگی انسان امری پذیرفته شده و از مفروضات بشر گمراه است و هیچ راهی برای ملحق کردن این دو راه، یعنی راه دنیا و راه آخرت، وجود ندارد. بنابراین، در قضیه ای معکوس و در «حاصل جمع جبری صفر» چنانچه راه دنیا برگزیده شود، راه آخرت رها می گردد و چنانچه راه آخرت راه مختار باشد، راه دنیا قربانی می شود. در این تفکر، بشر بر سر این دوراهی دردناک ایستاده است و هیچ راهی برای جمع این دو وجود ندارد. در تفکر غالب امروز، راه دنیا از راه آخرت فاصله گرفته و دور شده است؛ سید قطب این «فصام النکد» یا جدایی دنیا و آخرت یا دین و دنیا را

نوعی انحرافِ عارض شده و غیر طبیعی می داند، که بر ادیان الهی تحمیل شده است. وی، با تعابیر گوناگون راهی، به نقد و نفی این دیدگاه و امکان جمع این دو طریق اشاره می کند:

كلاً... الافتراق بين طريق الدنيا وطريق الآخرة ليس هو حقيقة النهائية التي لا تقبل التبدیل... بل انها ليست من طبيعة هذه الحياة أصلاً. انما هي عارضٌ ناشيء من انحراف طاریء. ان الاصل طبيعة الحياة الانسانية أن يلتقى فيها طريق الدنيا وطريق الآخرة؛ وأن يكون الطريق الى صلاح الآخرة هو ذاته الطريق الى صلاح الدنيا (سيد قطب ۱۹۸۲ الف، ج ۲: ۹۳۲).

همچنین، در منهج اسلامی تعارض و چالشی میان منافع فرد و جامعه وجود ندارد تا به این دلیل دین را در مقولات فردی منحصر و مسائل اجتماعی را از آن جدا سازیم: «طريق الفرد وطريق الجماعة في المنهج الاسلامی لا يختلفان ولا يتصادمان ولا يتعارضان» (همان: ۹۳۲). منهج اسلامی هم طریق فردوس اخروی و هم طریق فردوس دنیوی است؛ به عبارت دیگر، سعادت دنیوی و اخروی هر دو در یک طریق اند و هیچ گونه فصام نکد و مفرق الطريق یا جدایی بین آن ها وجود ندارد:

المنهج الاسلامی... ليس هو المنهج الذي يعد الناس فردوس الآخرة ويرسم لهم طريقه؛ بينما يدع للناس أن يرسموا لانفسهم الطريق المؤدى الى فردوس الدنيا... الفردوس الارضى والفردوس الاخرى معاً والطريق هو الطرق. ولا فصام بين الدين والحياة الواقعية المادية كما هو واقع الاوضاع الجاهلية القائمة فى الارض... ان هذا الفصام النكد بين طريق الآخرة فى حياة للناس، بين العمل للدنيا والعمل للآخرة وبين العبادة الروحية والابداع المادى... ان هذا الفصام النكد ليس ضريبة مفروضة على البشرية بحكم من احكام القدر الحتمية (همان: ۹۳۳).

سيد قطب سرانجام - ضمن رد هر گونه فصام نکد و جدایی نکبت بار و شقاوت بار میان دنیا و آخرت، دین و دنیا، دین و ۱۲ جامعه و نیز دین و سیاست - تصریح

می‌کند که اسلام «منهج للحياة» است. منهج للحياة تعبیری محوری در آثار سید قطب است، که با این مقدمات تلقی عمیق‌تری از آن به دست می‌آید. اکنون، این تعبیر، که حتی عنوان برخی از فصل‌ها یا زیرفصل‌های برخی کتاب‌های سید قطب است،^۱ برای خواننده معنای جدید و گسترده‌تری می‌یابد؛ این تعبیر اشاره به آن دارد که بین فعالیتهای مادى و منهج ربانى، بین دنیا و آخرت، بین دین و حیات و نیز بین دین و سیاست افتراق و جدایی نیست. چنین نیست که خداوند راه آخرت را برگزیده باشد و مردم راه دنیا را انتخاب کرده باشند و این جدایی شقاوت‌بار (میان دنیا و دین) ایجاد شده باشد (سید قطب ۱۹۸۲ الف، ج ۲: ۹۳۴). نباید تصور کرد که منهج اخروی از آن دین و تشریح و اختیار منهج دنیوی از آن مردمان است؛ فصام النکد یا فاصله‌ای شقاوت‌زاین منهج ربانى و حیات و زندگی بشری وجود ندارد. به بیان دیگر، در اینکه اسلام منهج آخرت است اختلافی نیست و حتی نظریه پردازان سکولار و لائیک^۲ نیز بدان باور دارند، اما سید قطب، از آنجا که این نظریه پردازان معتقدند منهج و دین (اسلام) راه زندگی دنیوی نیست و این کار به مردمان واگذار شده است، با انتخاب عنوان «اسلام منهج للحياة» و تأکید بر آن قصد دارد این معنارالقا کند که اسلام راه زندگی دنیوی نیز به شمار می‌آید. مطالب پیش گفته را می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد:

جدول مقایسه سکولاریسم و اسلام

در جهان اسلام	در جهان غرب		
وجود ندارد	وجود دارد	۱. دوراهی دین و سیاست (سکولاریسم)	اصلى
		۲. دوراهی دین و علم	فرعى
		۳. دوراهی دین و عقل	

۱. این تعبیر عنوان فصلی از کتاب‌های المستقبل لهذا الدین، هذا الدین و نیز معالم فی الطریق است.

		۴. دوراهی دین و دنیا
		۵. دوراهی دین و تمدن‌سازی و پیشرفت
		۶. دوراهی دین و پادشاهان
		۷. دوراهی دین و آخرت
		۸. دوراهی منافع خود و منافع جامعه

راه نجات و خروج از بحران

پرسش بعدی، که پس از توصیف و تحلیل بن‌بست و بحران و خطر قرار گرفتن بشر بر لبه پرتگاه (حافه‌هاویه) مطرح می‌شود، این است که آیا برای خروج از این بحران راه‌گریز یا مخرجی وجود دارد: «... مخرجاً من الازمة الحادة... للخروج بها من هذه الازمة الحادة» (سید قطب ۱۹۹۹: ۶ و ۷). این بخش، در واقع، معادل دو رکن دیگر الگوی اسپریگنز،^۱ یعنی آرمان‌شناسی و راه‌حل‌شناسی، است. اگر این وضع نامطلوب و خطرناک و این راه فعلی به مسیر و عاقبتی شوم ختم می‌شود و باید آن را ترک کرد، وضع مطلوب چگونه است و راه نجات چیست؟ در این خصوص، آرمان‌شناسی با بحث «غایت» (نهایه‌الطریق) همگام و راه‌حل‌شناسی با گزینش راهی که طی مراحل گوناگون بدان غایت ختم می‌شود سازگار است. تعبیرهایی چون «طریق النجاة» یا «منقذ» یا «مخلص» (سید قطب ۱۹۹۲: ۸، ۷۷ و ۸۹)، «کیف الخلاص» یا «طریق الخلاص» (سید قطب ۱۹۹۹: ۱۴ و ۱۸۵)، «مفر»، «این الطریق» یا «هذا هو الطریق» (سید قطب ۱۹۹۴: ۱۸۸)، «صخرة النجاة» (سید قطب ۱۹۸۲ الف، ج ۱: ۴۳۸) و «فی الاسلام خلاص» (سید قطب ۱۹۸۲ ب: ۲۳)، که گاه در کتاب‌های سید قطب عنوان فصل قرار

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

1. Spragens

۲. تعبیر «صخرة النجاة» با غرق شدن بشر در تناسب است. ۱۴

گرفته است، به همین مرحله، یعنی مرحله پس از تشخیص بن‌بست و درد یا علت‌شناسی^۱ آن، اشاره دارد.

سید قطب، پس از شرح و توصیف بن‌بست‌ها و مشکلات تمدن غرب و علت‌شناسی آن، بی‌درنگ به شناسایی راه نجات و راه خروج از بن‌بست و بحران اشاره می‌کند. برای مثال، در کتاب *المستقبل لهذا الدین* (۵۸:۱۹۹۲) - پس از سه فصلی که با عناوین «فصام النكد» (جدایی شوم دین از سیاست)، «انتهی دور الرجل الابيض» (پایان دوره حاکمیت نژاد سفید و اروپایی و تمدن غرب) و، به‌ویژه، «صیحات الخطر» (زنگ‌ها و آذیرهای خطر) به شرح و بسط مشکلات تمدن مسلط فعلی، یعنی تمدن غرب، می‌پردازد - در فصلی با عنوان «المخلص» به راه‌های و نجات و نیز در فصل آخر این کتاب به موضوع شناسایی راه نجات و خروج از بحران و بن‌بست اشاره می‌کند.

سید قطب ابتدا به راه نجات پیشنهادی کارل مارکس^۲ می‌پردازد: «ما الحل الذی یقترحه للخلاص؟» (سید قطب ۱۹۹۲: ۶۴). کارل مارکس دلیل بحران را تأخر علوم انسانی از علوم طبیعی می‌داند: «أنا ضحایا تأخر علوم الحیاة عن علوم الجماد» (همان: ۶۵)؛ بنابراین، راه نجات پیشنهادی و اقتراحی وی تأسیس علوم انسانی قوی، به موازات تقویت علوم طبیعی، بر اساس مقیاس و محور قرار دادن انسان است (همان: ۷۸).

از نظر سید قطب، این راه‌حل‌ها جزئی است و به‌طور اساسی و ریشه‌ای نمی‌تواند به خروج از بن‌بست منجر شود و بحران موجود جوامع بشری را حل کند، بلکه فقط منهج دین اسلام است که راه نجات را نشان می‌دهد: «ان هتافات کثیرة من هنا ومن هناک... تهتف بمنقد وتلتف علی مخلص وتتصور لهذا المخلص سمات وملامع معینه تطلبها فیہ... وهذا السمات والملاح المعنیة لا تنطبق علی أحد الا علی هذا الدین» (همان: ۷۷).

^۱ سید قطب در کتاب *شبهات حول الاسلام*، ص ۲۱۹، از علت‌شناسی با عنوان «کیف السبیل» یاد می‌کند.

2. Karl Marx

بر اساس چهارچوب تصویری راه، برای خروج از بن‌بست و یافتن راه نجات از سرگردانی و کژراهی، در بیابان دنیای کنونی، باید به گذشته و راه طی شده بازگشت زیرا راه نجات در اصلاح انحراف تاریخی و خطایی است که در جریان نهضت روشنگری و انقلاب صنعتی رخ داده است؛ از این رو، سید قطب در خصوص راه نجات در نظریه کارل می گوید: «ما الحل الذی یقترحه للخلاص؟ ما المنهج الذی یصح غلطة عصر النهضة فی الايمان بالمادة وحدها» (همان: ۶۴).

بنابر نظر کارل، انحراف بشر از زمانی آغاز شد که، در مسابقه علوم طبیعی و علوم انسانی، علوم طبیعی پیشی گرفت و علوم انسانی همگام با علوم طبیعی رشد نیافت؛ این مباحث پس از وقوع جنگ‌های جهانی اول و دوم رواج یافت و از جمله دلایل وقوع جنگ‌های جهانی نیز همین موضوع عنوان شد، اما سید قطب زمان آغاز این انحراف را بسیار دورتر می‌داند. از نظر وی «فصام النکد» (جدایی شوم دین از جامعه و سیاست) آغاز انحراف بشر در عصر جدید، یعنی عصر روشنگری و عصر انقلاب صنعتی، است:

لقد اخطا المجتمع البشري طريقه. لا من يوم أن اتجه الى تنمية علوم الجماد وترك علوم الانسان بدون نماء... كلا فهذه المراحل متأخرة في تاريخ الانحراف... انما أخطا المجتمع طريقه يوم أن جعل تلك الملابس النكدة التي صاحبت عصر الاحياء وعصر التنوير وعصر النهضة الصناعية... تصرفه عن منهج الله كله لاعن تصورات الكنيسة وحدها وتوقع الفصام النكد في حياته، بين التصور الاعتقادي الالهی ونظام الحياة الاجتماعي (سید قطب ۱۹۹۲: ۸۱ و ۸۲).

بنابراین، جدایی شوم دین از دنیا، جامعه و زندگی انسان‌ها نقطه عطف انحراف و مفرق‌الطریق انحراف غربیان است. سید قطب، در چهارراه ایدئولوژی‌ها (مفرق‌الطریق)، مارکسیسم یا سوسیالیسم را نیز راه خروج از بحران نمی‌داند. وی، با اشاره به بحران و بن‌بستی که سرمایه‌داری غرب بدان مبتلا شده است و

برخی تصور کرده‌اند فلسفه و برنامه‌های مارکسیسم (المارکسیه) می‌تواند راه‌حل این بحران و راه خروج از بن‌بست باشد، بر انتخاب راه‌حل مارکسیسم برای خروج از بن‌بست، به‌مثابه تغییر راه، نقد می‌زند و این تصور را توهمی بیش نمی‌داند. از نظر او، برای خروج از بن‌بست، باید به‌طور اساسی و ریشه‌ای خط و راه (طریق) تغییر کند، اما راه مارکسیسم با طبیعت راه و خط غربی تفاوتی ریشه‌ای و ماهوی ندارد، چنان‌که این دو راه از نظر غایت و هدف نیز تفاوتی ندارند؛ راه مارکسیسم و سرمایه‌داری و نیز هدف آن دو یکی است و هر دو جهت‌گیری یکسان دارند و تفاوت آن‌ها تنها در موضوع قله و قمه است؛ مارکسیسم در واقع قله و مرحله‌نهایی و تکاملی راه سرمایه‌داری و اوج مادی‌گرایی آن است: «فالمارکسیه... لیست تحولاً اصلاً. لا فی طبیعة الخط ولا فی اتجاهه... انها قمة التي يصل اليها الخط المادي فی التفكير والآلية المادية فی تصور وتكليف الحياة البشرية...» (سید قطب ۱۹۹۹: ۶).

به همین ترتیب، تلاش‌های دیگری نیز که برای وضع ایدئولوژی‌های جدید (ایدئولوژی جدید) به منظور خروج از بحران جدی (مخرجاً من الازمة الحادة) (همان صورت گرفته است، همگی، تلاش‌هایی سطحی است زیرا ریشه در فطرت بشر ندارد؛ از این رو، سید قطب، در تعبیری راهی، راه خروج از این بحران جدی را نه مناهج بشری که هماهنگی با فطرت بشر می‌داند و دلیل راه خروجی نبودن شیوه‌های غربی را همین بیگانگی آن‌ها با فطرت بشر برمی‌شمرد. بر این اساس، اسلام، در مفترق‌الطریق ایدئولوژی‌ها، یگانه راه نجات و راه خروج از بن‌بست است: «الاسلام علی مفترق‌الطریق...»^۱

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. این عبارت عنوان کتاب احمد عرو، فرانسوی مسلمان شده، است، که در کانون توجه و بررسی‌های سید قطب قرار دارد

جست و جوی راه خروج از بحران (الازمة) و بن بست بشر، در سطح تحلیل جهانی، به ویژه در کتاب دیگر سید قطب ادامه می یابد. وی این بحران را در پنج فصل از کتاب الاسلام ومشكلات الحضارة به تصویر می کشد، که بیش از نیمی از حجم کتاب را به خود اختصاص داده است. در این فصل ها سید قطب به مشکل شناسی و تبیین چیستی بن بست بشری، از یک سو، و تا حدی به شناخت علل قرار گرفتن بشر در بن بست اشاره می کند. ویژگی این فصل ها آن است که سید قطب با منتقدان درونی تمدن غرب، از جمله الکسیس کارل،^۱ اتفاق نظر دارد. به عبارت دیگر، در اینکه بشر به سوی سقوط در حرکت است (ان الانسانية تتردى فى الهاوية) و اینکه انسان با اختیار خود به سوی نابودی گام برمی دارد و اینکه بشر به زنگ خطر و هشدار دانایان و خردمندان گوش فرامی دهد و حتی اگر گوش فرادهد، نمی تواند از رفتن به سوی پرتگاه سقوط خودداری کند اختلاف نظری میان سید قطب و منتقدان تمدن غرب دیده نمی شود؛ هر دو در یک راه اند: «ان الانسانية تتردى فى الهاوية... وان استمعت فلا تملك أن تتوقف عن المضى الى الهاوية» (سید قطب ۱۹۹۹: ۱۸۴).

با این همه، سید قطب با کارل در مرحله علت شناسی در بن بست قرار گرفتن بشر و خطر سقوط او و، فراتر از آن، در چگونگی «راه خروج از بحران» اختلاف نظر دارد. کارل، از آنجا که علت بروز مشکلات فراوان انسان و بحران بشری را عقب ماندگی علوم انسانی از علوم تجربی و تکنولوژی می داند، معتقد است راه نجات توسعه و رشد علوم انسانی و رساندن آن به قافله علوم تجربی و دانش و تکنولوژی است: «کاریل یری أن طریق الخلاص هو: مزيد من علوم الانسان يمكننا من اعادة انشاء الانسان... من ثم فان تقدم الذى احرزته علوم الجماد على علوم الحياة، هو احدى الكوارث التى عانت منها الانسانية» (همان: ۱۶۷ و ۱۶۸).

1. Alexis Carrel

سید قطب، هنگامی که می‌خواهد به راه نجات از بحران و راه خروج از بن‌بست کارل نقد بزند، بر متدلوژی^۱ (روش‌شناسی) تفکر کارل نقد وارد می‌کند، چنان‌که این کار را، در جای دیگر، درباره متدلوژی تفکر شریعت پردازان و کسانی که در جست‌وجوی دیدگاه اسلام برای حل مشکلات جامعه جاهلی اند نیز انجام می‌دهد. از نظر سید قطب، کارل و افرادی همچون او - با وجود خلوص، آگاهی و تلاش برای نجات بشر از سقوط و نابودی - همچنان در چنبره جاهلیت محیط خود اسیر و زندانی محیط خویش اند. وی تلاش‌های این‌گونه افراد را به گام برداشتن و پرواز کردن در درون قفس تشبیه می‌کند، که، به دلیل آنکه با هزاران پیوند در تمدن محیط خود اسیرند، هر گاه بخواهند برای تغییر وضع موجود راه نجاتی را نیز پیشنهاد کنند، بلندترین پروازشان پرواز در درون همین قفس است نه بیش از آن و از ارائه راه حلی اساسی و مبتکرانه عاجزند؛ بر این اساس، راه‌حل پیشی گرفتن علوم انسانی بر علوم تجربی حداکثر طول پرواز کارل است (سید قطب ۱۹۹۹: ۱۷۴). سید قطب با تعبیر «زندانی محیط خود بودن» و ناتوانی در خروج از آن (هشیاری) و احیاناً عدم احساس زندانی بودن (ناهشیاری)، از یک سو، و تشبیه تلاش‌ها و تولیدات فکری آنان به گام برداشتن و بال زدن در محدوده درون قفس، به گونه‌ای اعجاب‌آور، از استعاره صراط برای پرورش استدلال و انتقال مطالب خود بهره می‌گیرد.

افزون بر این، از نظر سید قطب و با تعبیر راهی وی، علوم انسانی در ابتدای راه‌اند و، از این رو، نمی‌توانند، آن‌گونه که کارل تصور می‌کند، راه‌حل نجات باشند: «نحن فی اول الطريق من علوم الانسان ولم نصل بعد الی المیزد من علوم الانسان الذی یتطبه دکتور کاریل» (همان: ۱۷۵). سید قطب سپس به مقایسه راه نجات منهج الله با راه نجاتی که کارل پیشنهاد کرده است می‌پردازد و می‌گوید نقطه شروع منهج ما، به مراتب، پیش‌تر از نقطه آغازی است که کارل و دیگر منتقدان درونی غرب، با اخلاص، پیشنهاد کرده‌اند:

«ان منهجنا يبدأ من نقطة سابقة جداً على النقطة التي يبدأ منها الدكتور كاريل والكثيرون غيره من المخلصين الغربيين» (همان: ۱۷۳).

در سایه این منهج و از نقطه شروعی که سید قطب پیشنهاد می‌کند، پیشبرد علوم انسانی به منزله یکی از مراحل این راه و نه نقطه شروع آن در جای خود مناسب و ارزنده می‌نماید: «فی ظل هذا المنهج ومن نقطته السابقة في البدء يصبح المزيد من علوم الانسان ذاقيمة في موضعة المناسب، في مرحلة من مراحل الطريق لا من بدء الطريق» (همان: ۱۷۷). بنابراین، راه حل کارل، که پیشرفت علوم انسانی است، نه به منزله نقطه شروع راه که در حکم مرحله‌ای از مراحل این منهج، خود به خود، حاصل خواهد شد.

دقت در ظرافت‌های بیانی و استدلال‌راهی سید قطب در این عبارت‌پردازی‌های وی نیز مشهود است. اما نقطه شروع راه مورد اشاره سید قطب کجاست؟ از نظری، نقطه شروع نجات فطرت انسان و تشخیص جایگاه مرکزی وی در نظام هستی و شناخت جایگاه و نقش و تکالیف و حقوق وی است: «منهجنا يبدأ من نقطة تصحيح مركز الانسان في هذا الوجود وتعيين مكانه ودوره ووظيفته وحقوقه وواجباته...» (همان: ۱۷۴).

در مباحث هستی‌شناسی، گفته می‌شود که جهان غایتی دارد، همان‌سان که انسان دارای غایت است. انسان، از آنجا که اشرف مخلوقات است و جهان برای وی مسخر شده است، در مرکز هستی قرار دارد؛ از این رو، نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نباید خدشه و صدمه‌ای به غایت انسانی، که مرکز هستی است، وارد سازند و این همان نکته‌ای است که در نمونه پیش گفته مورد عنایت قرار گرفته است؛ هرگونه نظریه‌پردازی در خصوص راه نجات باید متضمن این غایتمندی انسان باشد و این ربط وثیق را حفظ کند زیرا انسان خدا نیست بلکه، در عین حالی که مسلط بر زمین است و جهان مسخر اراده اوست، بنده خداوند است و نمی‌تواند برای خود «راه زندگی» ابداع کند؛ نمی‌تواند خواهش‌های نفس خود را خدای خود قرار دهد و به میل و هوای نفس خود راه بپوید: «انما الانسان... وليس الها هو سيد هذه الارض وهو عبدالله في آن... ولم يسمح

له أن يضع له من تلقاء نفسى المناهج والخطط والشرائع والاولى والآخرى ولم يؤذن له أن يتخذ الهه هواه» (سید قطب ۱۹۹۹: ۱۷۵).

بنابراین، ابداع راه بشر از پیش خود موجب خدشه دار شدن اصل غایت او و منعزل شدن وی از نظام خلقت، هستی و خداوند می شود. منهج و راه خدا تأمین کننده غایت انسان و نقطه اتصال آن با غایت جهان و نیز خداوندی است که به خودی خود غایت جهان و انسان به شمار می آید. با ایجاد فصام النکد یا جدایی راه بشر از منهج و راه خداوند، در عصر جدید در غرب، نظم انسان به هم خورده است، به گونه ای که انسان در تصادم با نظام هستی، فطرت خود و خداوند قرار گرفته و، در نتیجه، به جنگ آنان رفته است. انسان، با فصام النکد یا جدایی دین از سیاست، از راه و مدار خود خارج شده است و، از این رو، هر لحظه، در حال تصادم و قبول صدمات و تحمل خسارات است. شاخص تحقق و استمرار نظام واحد جهانی - در سطح انسان، هستی و خداوند - وجود رابطه بنده و پروردگار و شاخص عملیاتی حرکت انسان، در راه غایت خود و هستی، عبودیت است.

سید قطب سپس با اعلام راه نجات، به منزله جایگزین راه واقع غرب، می گوید که ما، اصحاب منهج اسلامی، برای زندگی می توانیم کارل و امثال وی را از «حیرت» نجات دهیم و راه نجات بدیل را، افزون بر نشان دادن به تمام بشر، به طور عملی نیز تحقق عملی ببخشیم؛ بنابراین، هم کشف و شناسایی راه و هم تحقق عملی آن وظیفه اصحاب منهج اسلامی است: «نحن اصحاب المنهج الإسلامی للحیة... ولنذل الإسلامی للحیة... ولنذل البشریة علی طریق الخلاص ولننشیء هذا الطریق أيضاً» (سید قطب ۱۹۹۹: ۱۷۲).

منهج برای ما چهار چوب وسیع تری را از علم ترسیم می کند، که در آن هم علم و هم خود انسان، به شکلی مطمئن، به کار و فعالیت ادامه می دهند. سید قطب برای پاسخ به این پرسش که دین چگونه می تواند، با وجود گذشت زمان، همچنان

روز آمد باشد و به نیازهای ثابت و متغیر انسان پاسخ گوید از واژه «محور» بهره می گیرد، که با بحث حرکت راه مرتبط است. از نظری، چهارچوب منهج چنان وسیع است که همه وجود انسان را در بر می گیرد. زندگی بشر، در درون این چهارچوب، بر محور ثابتی دور می زند، که بر گرد این محور حرکتی سالم و بی خطر و، در عین حال، روزافزون و نوبه نو وجود دارد؛ بنابراین، منهج همچون محوری است که تمام شئون حیات بدان مرتبط است، به طوری که خرد، دانش، صنعت، اقتصاد، سیاست، نماز و نیایش به درگاه خداوند، همه و همه، پیرامون آن قرار دارند و گرد آن می چرخند (سید قطب ۱۹۹۱: ۷۹-۱۴۹):

وهو اطار واسع جداً، شاملاً للانسان كلمه، تدور الحياة البشرية في داخله على محور ثابت. فتتحرك دائماً حول هذا المحور. وداخل هذا الاطار حركة نامية متحددة، وهي في الوقت ذاته آمنة سالمة منهجنا... هو المحور الذي تشد الحياة كلها اليه. والعقل والعلم والاقتصاد والسياسة والصلاة والدعاء والاتصال بالملا الا على ظواهر لهذا النشاط حول هذا المحور وداخل هذا الاطار (همان: ۱۷۳).

بنابراین، «محور» و «دایره» دو مفهوم می است که سید قطب برای بیان تطور، ثبات و روز آمد کردن دین از آن سود جسته است. از دیدگاه وی، منهج و راه اسلام محورها را معرفی کرده است و اجازه تخطی از آنها را نمی دهد، هر چند دامنه حرکت و دایره می تواند، حول این محور، در دوره های زمانی گوناگون، دچار قبض و بسط شود. همچنین، نوبه نو شدن و تجدد همه تحولات در دایره ترسیم شده بر اساس محوری ثابت است.

سید قطب، که همواره می‌کوشد افکار اسلامی و تراوش‌های فکری جاهلی^۱ را در مفرق‌الطریق و حالتی جمع‌ناپذیر قرار دهد، در اینجا با افکار کارل چنین نمی‌کند. از دیدگاه او و در تعبیر راهی وی، طریق خلاص و نجات ما، به دلیل اینکه چهارچوبی وسیع‌تر و راهی کلی‌تر است، خودبه‌خود، در بعضی از مراحل، راه معرفی‌شده کارل را نیز در بر می‌گیرد، بدون آنکه با آن در تعارض و تخصص باشد: «من ثم نجد طريقاً للخلاص يحتوى فى بعض مراحلہ طريق الدكتور كاريل، بلا تعارض ولا تخصص» (سید قطب ۱۹۹۱: ۱۷۴). وی مشابه این تعبیر را در جایی دیگر به صورت رساتر بیان کرده است زیرا، هرچند با شروع راه از نقطه‌ای که کارل معرفی می‌کند مخالفت می‌ورزد، با این سخن که مطلب پیشنهادی کارل، در مورد سبقت‌گیری علوم انسانی از علوم تجربی، قطعه‌ای از راه یا مرحله‌ای از مراحل راه ما باشد مناقشه‌ای ندارد: «هكذا وفى ظل هذا المنهج ومن نقطته السابقة فى البداء يصبح المزيد من علوم الانسان ذاقمة فى موضعه المناسب، فى مرحلة من مراحل الطريق، لا من بدء الطريق» (همان: ۱۷۷).

وی معتقد است منهج ما تکنولوژی^۲ و تمدن غربی را مردود نمی‌داند زیرا تمدن غرب در واقع مولود پیموده شدن راه‌های منهج اسلامی است، که از طریق علوم تجربی ابتکاری دانشگاه‌های اندلس به اروپا انتقال یافت، هرچند اروپاییان در مراحل بعد از این منهج منحرف شدند و بار دیگر راه حل جمع‌پذیری و جذب و اقتباس را در پیش گرفتند: «واذن فان هذا المنهج لن يرفض الحضارة الصناعية، لانها وليدة طرائقه المنهجية التى انتقلت الى أوروبا...» (سید قطب ۱۹۹۱: ۱۷۹).

سید قطب، در مناسبتی دیگر، با بیان راهی بسیار جالب‌تری، می‌کوشد ثابت کند که می‌توان تولیدات مادی و صنعتی را با حفظ ویژگی‌های انسان جمع کرد. او می‌گوید همان فکر انسان که این راه‌ها را در نظام سرمایه‌داری - البته با به ذلت کشاندن و به قیمت

۱. افکار جاهلی به اندیشه‌هایی اشاره دارد که در آن نافرمانی از اوامر خداوند سبحان نهفته است، چه در گذشته و چه در دوره اخیر.

از خودبیگانگی انسان - ایجاد کرده است می تواند راه های دیگری نیز خلق کند که بین غایت افزایش تولیدات صنعتی و مادی، از یک سو، و غایت حفظ و ترقی و پیشرفت های فطری انسان، از سوی دیگر، در راهی واحد، جمع کند تا تمدن سازی منتهی اسلامی عملی شود: «تعدیل طرائق الانتاج لیس شیئاً مستحیلاً. فالفکر الانسانی الذی أنشأ هذه الطرائق فی ظل أنظمة رأسمالية ربوية أو مادية مذلة للانسان بصفة عامة يملك أن ینشئ طرائق أخرى، تجمع بین الغایتین كما اسلفنا» (همان: ۱۸۳).

سید قطب، در فصل آخر کتاب التطور والثبات فی حياة البشرية، بحث تحقیق عملی جامعه اسلامی را، با عنوان «طریق الخلاص»، پرورش می دهد و آن را تنها راه خلاص و نجات بشر می داند: «هناک منهج واحد... واحد لا یعدد... هو الذی یملک أن یمد الیها یده بالانقاذ... هناک طریق واحد... واحد لا یعدد... هو طریق الخلاص... ولكن کیف یقدم هذا المنهج للبشرية؟ وکیف یشرع هذا الطریق؟ ذلک فصل الختام فی هذا الکتاب» (همان: ۱۸۵).

وی معتقد است اگر می خواهیم این منهج را به بشر معرفی کنیم، باید بدانیم که جامعه بشری هرگز منهج و راهی را به صرف شنیدن و خواندن نمی پذیرد، بلکه تنها زمانی به دعوت اسلام پاسخ مثبت می دهد که تجسم آن را در کالبد جامعه ای اسلامی مشاهده کند (همان: ۱۸۶). صدها کتاب، سخنرانی، خطابه، فیلم و هیئت اعزامی نمی تواند به اندازه یک جامعه کوچک اسلامی نشان دهنده زندگی در سایه اسلام باشد (همان)؛ بنابراین، راه نجات اسلام باید در قالب یک الگوی پیاده شده عملی و تحقیق یافته به بشر عرضه شود تا بتواند، در بازار عرضه و تقاضا، مخاطبان تشنه و رهروان خود را پیدا کند. در این صورت همگان خواهند دانست که اسلام یگانه راه نجات بشر است: «المجتمع الاسلامی هو الطریق الخلاص الوحید للبشرية» (سید قطب ۱۹۹۱: ۱۸۶).

به باور سید قطب، ابتدا راه نجات در قلب یک مسلمان و سپس در قلب های گروهی از مسلمانان استقرار می یابد و آن گاه کاروان ایمان به راه می افتد: «توجد نقطة البدء. نقطة استقرار هذه الحقیقة فی قلب... فی عدة قلوب. فی قلوب العصابة المؤمنة... ثم

تمضی القافلة فی الطريق» (همان: ۱۹۷). به بیان دیگر، پس از ایمان آوردن گروهی از مردم به راه اسلام، کاروانی شکل می‌گیرد و در قالب حرکتی اجتماعی به راه می‌افتد، هر چند این راه _____ ن راه آسان نخواهد بود؛ راهی طولانی، پر خار و مملو از دشمن است. همچنین، این راه برای بشر ناشناخته است، چنان‌که برای جامعه صدر اسلام ناشناخته بود؛ با وجود این، باید امید داشت که قافله ایمان به نهایت‌الطریق خود برسد و جامعه اسلامی یا تمدن اسلامی تحقق عملی یابد: «ثم تصل القافلة نهاية الطريق الطویل الشائك... کما وصلت القافلة الاولى» (همان: ۱۹۷ و ۱۹۸).

نتیجه‌گیری و پیش‌بینی

سید قطب، با آینده‌نگری، به پیش‌بینی راه اسلام، به منزله راه آینده و مورد اقبال بشر، می‌پردازد و این مفهوم را، به ویژه در کتاب *المستقبل لهذا الدین*، که دارای عنوانی معنادار است، به‌طور مبسوط، شرح می‌دهد و آن را هم در سطح جامعه بشری و هم در سطح جهان اسلام تحلیل می‌کند. مبنای نظری پیش‌بینی سید قطب طبیعت این منهج و نیاز بشر بدان است، که راه حلی نجات‌بخش برای خروج بشر از بن‌بست و بحران موجود به شمار می‌آید. همچنین، این پیش‌بینی بر هماهنگی منهج اسلام با هستی و جهان و مرکز این هستی، یعنی انسان و فطرت او، استوار است. سید قطب پس از ذکر تلاش‌های گسترده دشمنان اسلام - از جمله صهیونیست‌ها، صلیبیان و استعمارگران - برای تحریف دین اسلام و اشاره به تلاش آنان برای محدود کردن دین و جدایی آن از سیاست، دولت و دنیا در گام نخست و سپس انهدام آن در گام نهایی پیش‌بینی می‌کند که این تلاش‌ها راه به جایی نخواهد برد و این ضربات و حشیانه کارساز واقع نخواهد شد زیرا دین اسلام در اعماق وجود انسان ریشه دارد و همسو با فطرت اوست:

نعلم كذلك أن هذا الدين اضخم حقيقة وأصلب عوداً وأعمق جذوراً، من أن تفلح في معالجته تلك الجهود كلها، ولا هذه الضربات الوحشية كذلك،

كما أننا نعلم أن حاجة البشرية إلى هذا المنهج أكبر من حقد الحاقدين على هذا الدين ويتنادى الواعون منها بصيحة الخطر، ويلتمسون لها طريق النجاة ولا نجاة إلى بالرجوع إلى الله وإلى منهجه القديم للحياة» (سيد قطب ۱۹۹۲: ۸).

سيد قطب در فصل آخر این کتاب، که «المستقبل لهذا الدين» نام دارد و همان عنوان کتاب است، پس از نگاهی گذرا به نقش اسلام در جنبش‌های اسلامی معاصر در فلسطین، سودان، لیبی، الجزایر و مصر و نقش بارز آن در مبارزات ضد استعماری و نیز تلاش‌های ضد اسلامی دشمنان می‌نویسد: «تردید نیست که، به‌رغم همه این تلاش‌ها و ضربات، آینده از آن دین اسلام است. به دلیل طبیعت ذاتی این منهج و راهی که ترسیم کرده است و تأمین نیازهای بشر در راه نجات از بن‌بست تمدن حاضر، ما یقین داریم که آینده جهان از آن این دین است» (همان: ۹۳).

سيد قطب، که همواره پل‌سازی بین صدر اسلام و عصر جاری را در کانون توجه خود قرار می‌دهد، آینده خیزش اسلامی را، همانند حرکت اسلامی صدر اسلام، موفق پیش‌بینی می‌کند؛ او پیش‌بینی پیامبر ﷺ را به سرافه بن مالک، در خصوص پیروزی بر امپراتوری ایران، یادآور می‌شود، که در آن روزگار با روند ظاهری امور چندان مطابق نبود. به همین ترتیب، وی آینده را از آن این منهج می‌داند و از پیروزی آن به منزله عاقبتی محتوم و تخلف‌ناپذیر (العاقبة المحتوم) یاد می‌کند زیرا نیاز امروز بشر به منهج اسلام از نیاز آن روزگار کمتر نیست (همان: ۹۴).

وی سپس به مبنای آینده‌نگری و پیش‌بینی خود اشاره می‌کند، که قدرت عظیم فطرت است. از نظر او، تمدن غالب فعلی در تعارض و ستیز با فطرت انسان است و، از این رو، دیر یا زود، شکست می‌خورد؛ در برابر، منهج اسلام با فطرت هماهنگ است و امکانات و توان فطری را در کنار خود دارد:

انفالسنا وحدنا... ان رصید الفطرة معنا... فطرة الكون وفطرة الانسان... وهور
صید هائل ضخم... أضخم من كل ما يطرأ على الفطرة من اثقال الحضارة...
ومتى تعارضت الفطرة مع الحضارة، فلا بد أن يكتب النصر للفطرة...

سید قطب همچنین در کتاب *الاسلام ومشكلات الحضارة*، با توجه به نیروی عظیم و خفته فطرت و سرکوب آن در نظام‌های سرمایه‌داری یا مارکسیستی و سوسیالیستی^۱ می‌گوید: «فطرت انسان دیرزمانی مطیع این‌چنین وضعی، که مخالف با طبیعت است، نخواهد شد و سرانجام خواست فطرت غلبه خواهد کرد، همان‌گونه که نظام‌های کمونیستی به تدریج در مقابل مذهب عقب‌نشینی می‌کنند، زیرا نیروی فطرت ریشه‌دارتر از آن است که «نیروی سرکوب» دولت بتواند با آن مبارزه کند»^۲ (سید قطب ۱۹۹۹: ۱۰۶).

سید قطب در کتاب دیگر خود، *العدالة الاجتماعية فی الاسلام*، همین خط تحلیلی را دنبال می‌کند. وی از توقف حیات اسلامی پس از عصر پیامبر ﷺ و خلفای چهارگانه سخن می‌گوید و سپس بحران و بن‌بست بشر را، به وجه عام، مطرح می‌کند. نتیجه منطقی و راه‌حل اساسی وی از سرگیری دعوت و حیات اسلامی است، یعنی ایفای نقش واقعی اسلام در زندگی بشر به منزله ضرورتی اجتناب‌ناپذیر: «ضرورة لا مفرّ منها» (سید قطب ۱۹۹۵: ۱۸۲). سید قطب برای خروج از بحران از تعبیر مفرّ استفاده می‌کند، که از واژگان مرتبط با استعاره صراط است. سپس بی‌درنگ پیش‌بینی می‌کند که این توقف موقت است و بیش از این استمرار نخواهد یافت زیرا دین اسلام، که جلوه‌های عینی اثرگذاری آن به طور موقت متوقف شده است، دارای ریشه‌هایی عمیق در فطرت بشر است. فطرتی که خداوند انسان را با آن سرشته است مغلوب تلاش‌های استعمارگران، صلیبیان و صهیونیست‌ها نخواهد شد؛ از این رو، سید قطب، با تمسک و اتکا به راه فطری سرشته شده در نهاد بشر، خطوط آینده اسلام را با خوش‌بینی ترسیم می‌کند (سید قطب ۱۹۹۵: ۱۸۴).

1. Socialist

۲. سید قطب در ص ۱۸۶ این کتاب نیز استقبال بشر را از دعوت فطری اسلام، در ساعات بحرانی، پیش‌بینی می‌کند.

به نظر می‌رسد آنچه در جهان عرب پس از تحولات تونس، مصر و لیبی و سقوط بن علی، مبارک و قذافی مشاهده می‌شود تحقق پیش‌بینی‌های سید قطب و پایانی بر «سکولاریسم از بالا» در جهان اسلام است، که نخبگان سیاسی به اجرای آن اهتمام می‌ورزیدند.

کتابنامه

قرآن کریم.

سید قطب (۱۳۶۵). *عدالت اجتماعی در اسلام*، ترجمه سیدهادی خسروشاهی و محمدعلی گرامی، قم، فردوس.

_____ (۱۹۸۲ الف). *فی ظلال القرآن*، قاهره، دار الشروق، ۶ ج.

_____ (۱۹۸۲ ب). *معركة الاسلام والرأسمالية*، قاهره، دار الشروق.

_____ (۱۹۹۱). *التطور والثبات فی حياة البشریه*، قاهره، دار الشروق.

_____ (۱۹۹۲). *المستقبل لهذا الدین*، قاهره، دار الشروق.

_____ (۱۹۹۴). *معالم فی الطریق*، قاهره، دار الشروق.

_____ (۱۹۹۵). *العدالة الاجتماعية فی الاسلام*، قاهره، دار الشروق.

_____ (۱۹۹۶). *هذا الدین*، قاهره، دار الشروق.

_____ (۱۹۹۷). *شبهات حول الاسلام*، قاهره، دار الشروق.

_____ (۱۹۹۹). *الاسلام ومشكلات الحضارة*، قاهره، دار الشروق.

عروة، احمد (۱۹۸۱). *الاسلام علی مفترق الطریق*، الجزائر، الشركة الوطنية للنشر والتوزيع.

الندوی، ابوالحسن (۱۹۸۴). *ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین*، بیروت، دارالکتب العربی.